

شماره سوم
تاریخ: ۹۹/۷/۲۲



دانشجوی



پردیس زینب کبری (س) اراک

نویسندگان

زهرا زنده دل
فردوس منصوری
سحر حسنی
نعیمه جعفری
ملیحه دارابی
تکتم شاهرودی
محدثه سهروردی
زهرا جوادی
زهرا داداشی
عطیه خراسانی
زینب عظیمی
مهدیه خراسانی
بهار صمدیان
عادلہ عظیمی
رومینا رحمتی
نژاد

تیم طراحی

سارا فرج دنیوی
یگانه قاسمی

تیم ویراستاری

رومینا رحمتی
نژاد
عطیه خراسانی

سر دبیر

سحر حسنی

مدیر مسئول

فردوس منصوری

مسئول تیم طراحی

الهام اسفندیاری



عباس غیرت مجسم.....
 سالار قلب ها.....
 اشک تنهایی.....
 شهادت نامه.....
 کافه کتاب.....
 جهان افکار.....
 روز جهانی نابینا و ناشنوایان.....
 خانه هنر.....
 اولیا یا مریبان.....
 اربعین با تلنگر.....
 ایرانگردی.....
 روز جهانی کودک.....





۲.....

۴.....

۵.....

۶.....

۱۰.....

۱۲.....

۱۳.....

۱۴.....

۱۵.....

۱۶.....

۱۸.....

۱۹.....



عکس غیرت مجسم

عاشقی رایج بود، عباس آن را باب کرد
او دوستش را، فدای سراباب کرد

ای غیرت مجسم!

ای قامت جوانمری! عباس!

آقا جان سلام

عباس جانم! از تو که می نویسم، تمام کلمات خیس اند و در سکوت یاد تو، چیزی جز دریا نمی گذرد.

ای ایستاده ترین دریا! مشک خالی ات، اشتیاق تمام آب های جهان را برانگیخته است؛ تا قطره قطره ی تو را فریاد کنند.

امروز، کتاب عاشورا را که ورق می زنی؛ با مقدمه عباس آبرو می گیرد تا بلندترین شعر خون، به نام تو سروده شود و به امضای حسین (ع) برسد.

بوسه می زنم، بر دستانی که از مسیر فرات برگشت تا نمایش وفا را در قلب هر مسلمان، به تعزیه بنشیند؛ از آن روز، تمام رودها سراسیمه پی تو می گردند.

دیرست که در روزمرگی زندگی دست و پا می زنیم؛ نامت که می آید، به خودمان می آییم.

خیابان ها هم، عزاداری می کنند. عطر تو در نفس عزاداران و اشک ها جاری است. صدای فرات را می توانم بشنوم؛ دارد به دنبال تو می گردد؛ به دنبال دست های دور از مشک تو؛ دست های در راه مانده ات. چقدر نزدیک آسمان شده ایم!

نام معشوق مبر نزد من، از عشق بگو؛

عشق دیرست که در پیچ و خم عباس است.

هرقدر همه در آرزوی کربلایند؛ ولی چشم امید همه بر علم عباس است.

زهره زنده دل (دانشجوی دبیری ادبیات ورودی ۹۷)

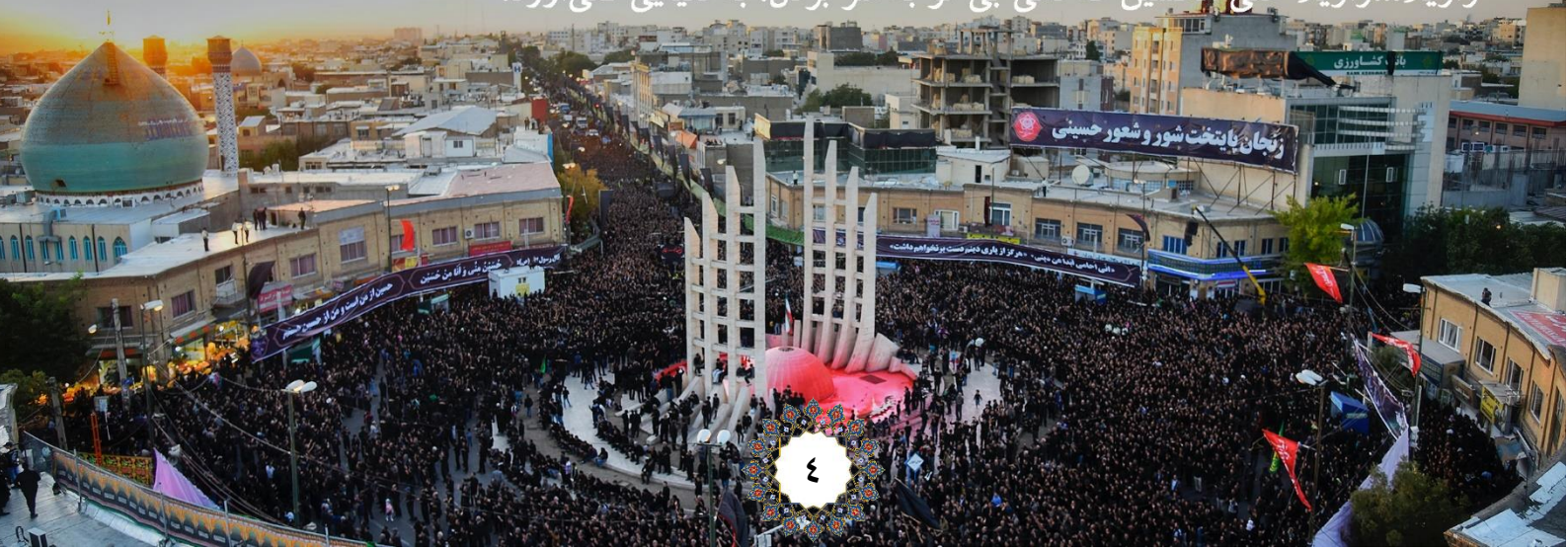


سالار قلب

فردوس منصوری
آموزش زبان و ادبیات فارسی ۹۷

باز این چه شورش است، که در خلق عالم است ...

به راستی تو کیستی؛ که دل‌ها همه، دیوانه‌ی توست؛ چه کرده‌ای یا حسین؟!
جنس حماسه‌ات چیست؛ که آتش حزن‌ت خاموشی ندارد؟!
به راستی تو در عاشورا چه کرده‌ای؛ که هرچه بیشتر می‌گذرد، در عزایت بیشتر می‌سوزیم؟!
شنیده‌ای، که حسین جنس غمش فرق می‌کند؟
جانا اما ببین که گویا این روزها، جنس غم ما فرق می‌کند؛ مایی که در کلاس عشق حسین مردود شدیم و در غافله‌ی سوگ محرم، راهمان ندادند.
امسال، جنس عزایمان غریبانه‌است...
علامت‌هایمان علم نمی‌شود...
طبل‌هایمان نمی‌کوبند...
زنجیرهایمان نمی‌زنند و روضه‌هایمان کوتاه‌است. حسین جان! امسال کربلا تعطیل‌است...
اربعین مهجور‌است...
امسال، درد هجران پرسوز‌است.
حسین جان! امسال، غریبی و سکوت شهرهایمان مثل شام غریبان زینب‌است؛ آهسته و آرام... تنها و دلشکسته، گوشه‌ای برای مظلومیت تو گریه می‌کنیم و مرثیه‌ی تو را در خانه زمزمه می‌کنیم.
باشد حسین جان! باکی نیست، ما که به این راحتی‌ها قیام تو را زمین نمی‌گذاریم.
اگر تجمع خطر دارد؛ ما در خانه‌هایمان، به سوگ تو می‌نشینیم و از پنجره‌ها، پرچم سیاه آویزان می‌کنیم؛ ولی حسین جان! تو هم به دل‌های سوخته‌ی ما نگاهی کن و در عرش الهی پا درمیانی کن تا حضرت حق، لطفی کند و در اربعین، ما را بی‌ترس از هم‌نفسی زائرت کند.
حسین جان! قدکشیدم، زیر لوای تو،
پیرم کرده این روضه‌های تو،
می‌میرم در دارالغزای تو.
واویلا... واویلا علی‌الحسین که دمی بی‌تو به سر بردن، به دنیایی نمی‌ارزد.



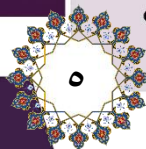
اشک تنهایی

پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، اشک تنهایی بریزند، سالمندی و پیر شدن و با روزگار ضعف، هم‌آغوش گردیدن، یک‌جریان طبیعی و عمومی در نظام آفرینش است. انسان نیز خواه ناخواه، زندگی را از دوران کودکی و ناتوانی آغاز کرده، مرحله‌ی جوانی و قدرتمندی را پشت سر می‌گذارد و به تدریج با سختی‌های روزگار پیری و سالمندی، دست به گریبان می‌شود. ۲۰ آن کریم، مراحل سه‌گانه‌ی حیات انسان را این‌گونه بیان فرموده‌است: «این خدای بزرگ است که، شما را از نطفه‌ی ضعیف آفرید و در شرایط ضعف و ناتوانی پرورش داد. بعد دوران قدرت و جوانی به شما بخشید و سپس روزگار ضعف و پیری را برای شما مقرر داشت.» بنابراین، دوران سالمندی؛ مانند دوران کودکی و جوانی، یک سیر طبیعی جهان خلقت انسان و در واقع مرحله‌ی پندپذیری، عبرت‌آموزی و به‌کارگیری تجارب دوران گذشته است.

موی سپید تو، کتاب پر بهای تجربه‌هاست و سینه ات لبریز از آلام زندگی است. تو از غصه‌ها، قصه‌های بسیار شنیده‌ای. تو گنج رنج‌های روزگاری و تقویم نانوشته عبرت‌ها. گفته‌های تو روشنی‌بخش راه زیستنمان و چشمان کم‌سوی تو، ستاره‌های شبستان زندگی ماست. دست‌های پینه بسته‌ات جغرافیای دردهای زمین است و چین‌های پیشانی‌ات تاریخ مرارت‌های روزگار. پشت تو را انبوه تجربه‌ها خم کرده‌است و پای تو از سنگینی عبرت‌ها می‌لغزد. تو معلم خانواده و الگوی جامعه‌ای. ما بر قامت به رکوع رفته‌ی تو سجده احترام می‌گزاریم و بر دستان پینه بسته‌ات، بوسه‌ی مهر می‌زنیم و در کلاس آموزه‌های زندگی تو، زانوی ادب، بغل می‌گیریم و خود را وامدار مهر و محبت و صفای تو می‌دانیم. موهای سفیدشان را که می‌بینی، دلت از غم پر می‌شود. می‌دانی که زمان خواهدگذشت و تو نیز روزی، سفیدی موها را تجربه می‌کنی و دست‌هایت چروک و سوی چشمانت به ضعف می‌گراید. پشت تو نیز روزی خمیده می‌شود. دست‌هایت می‌لرزد و زیبایی چشم گیرت زیر موج چروک‌های صورتت جمع می‌شود. تو هم روزی مادر بزرگ و پدر بزرگ می‌شوی. چشم به در می‌دوزی که شاید کسی بیاید و تمام لحظات تنهایی‌ات را پر کند. مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌های تنها را دیده‌ای؟

دیده‌ای که چطور تنهایی‌شان را بین عکس‌های سال‌های قبل تقسیم می‌کنند؟

ساعت‌ها می‌نشینند و با تنها عکسی که از عزیزی به یادگار دارند حرف می‌زنند و ظرف احساسشان را آرام خالی می‌کنند. وقتی که حرف‌هایشان تمام می‌شود اندوهی بزرگ در دل‌هایشان لانه می‌کند و اشک آهسته بر روی صورتشان جاری می‌شود. بیایید



چهارمین ستاره

ارطیبیر که ز تنب، سر به قدم سوخته ارا

لنزد جادو هم، ساخته هم سوخته ارا

نور عشق و برافروخته ارا در شب خام

روح عدل و به زنجیر ستم، سوخته ارا

چهارمین صفت و حافظ خون شهدا

ز تنب داغ تو سر تا به قدم، سوخته ارا.



امام سجاد (ع) در ماجرا کر بلا، مصیبت جانگداز امام حسین (ع) و اصحاب با وفای کربلا حضرت را دید و بعد از کربلا، رنج اسارت صرم اهل بیت (ع) را تحمل نمود.

اما با افساگر در طول اسارت و گریه در مدینه در طول عمر گریه بار خونی پیام امام حسین (ع) را جاودانه ساخت.

و سرانجام در مصرم سال ۹۵ هجری قمری در سن ۵۶ سالگی مسموم شده و به شهادت رسیدند. ارسرور عابد داغ عالم، هنگام مرگ به درگاه مرگ ایم؛ شیفته آتم تا بر جوانمردم دعا کنر، تا در لطافت، مهربانر و نورانیست تو شناور شوم؛ و ذوب شوم در زلال نگاهت، زینت عبادت کنندگان.



شهادت امام سجاد (ع) تسلیت باد.



نعیم جعفری

علوم تربیتی گرایش استثنائات ۹۷

رسول مهر بانی

به کجا چنین شتابان، ای رسول مهر بانی؟!
 صبر و شکیبایی بر هر مصیبتی نیکوست، جز در غم دوری شما ای پیامبر خاتم (ص).
 بی تابی و ناشکیبایی ناپسند است؛ جز در اندوه رحلت شما...
 مصیبت رحلت شما چنان بزرگ است که هر مصیبتی پیش از شما و پس از شما ناچیز است...
 غم رفتن شما پشت اهالی ایمان را شکسته و عشق را، داغدار کرده است...
 باور کنید؛ آسمان هم، تاب غم نبود را ندارد و کمرش در برابر داغ شما، خم شده است.
 در این روز، جهان، شاهد سالگرد رحلت بزرگترین انسانی است که بشریت به خود دیده است...
 والاترین پیامبری که از طرف پروردگار به عنوان «رحمه للعالمین» مبعوث شده است، و ما از آن
 رستگاری سخن به میان می آوریم که نسخه‌ی کامل بشریت و الگوی نیکویی بود که تمامی رفتار و
 تعالیم مکتب اسلامی بود.

با رحلت پیامبر عزیز اسلام، نه تنها مدینه؛ بلکه تمام مُلک وجود، در اندوه و در عزا فرو رفت.
 رواست، اگر آسمان و زمین خون گریه کنند؛ چرا که این داغ، عزای قافله سالار انبیاست. با رحلت
 مدینه یکسره بلا شد و قومی برای دستیابی خلافت، جمع شدند. از آن پس هر شب صدای ناله
 گوش مردم مدینه می رسید.

پس از آن بود که غربت زهرای مرضیه و علی مرتضی آغاز شد. ناشناختگی اهل بیت نشان از
 غیر از ناسپاسی مردمان نسبت به پیامبری که وجودش برای آنان رحمت و برکت بود؟ پیامبری
 سفارش اهل بیتش را کرده بود. پیامبر اکرم (ص) از همه‌ی اتفاقات پس از خود؛ از غم حیدر
 آتش زدن خانه‌ی دخترش، فردای حسین (ع) و حسن (ع)، از
 خبر داشت. او می دانست که آزدن بتول پس از رحلت
 جنایات کربلا خواهد بود. اشک از دیده فرو ریخت؛
 دختر مظلوم او، تنها ماند.

ملیحه دارابی دبیری عربی ۹۶



رسول عشق و
 کردارش، بیانگر
 نبی اکرم، شهر
 زهرا (س)، به

چه داشت؟
 که آن همه
 خیر شکن،
 بی کفنش
 شروع
 پر زد و

حسین (ع) و بدن
 رسول اکرم،
 روحش



هشتمین سرود

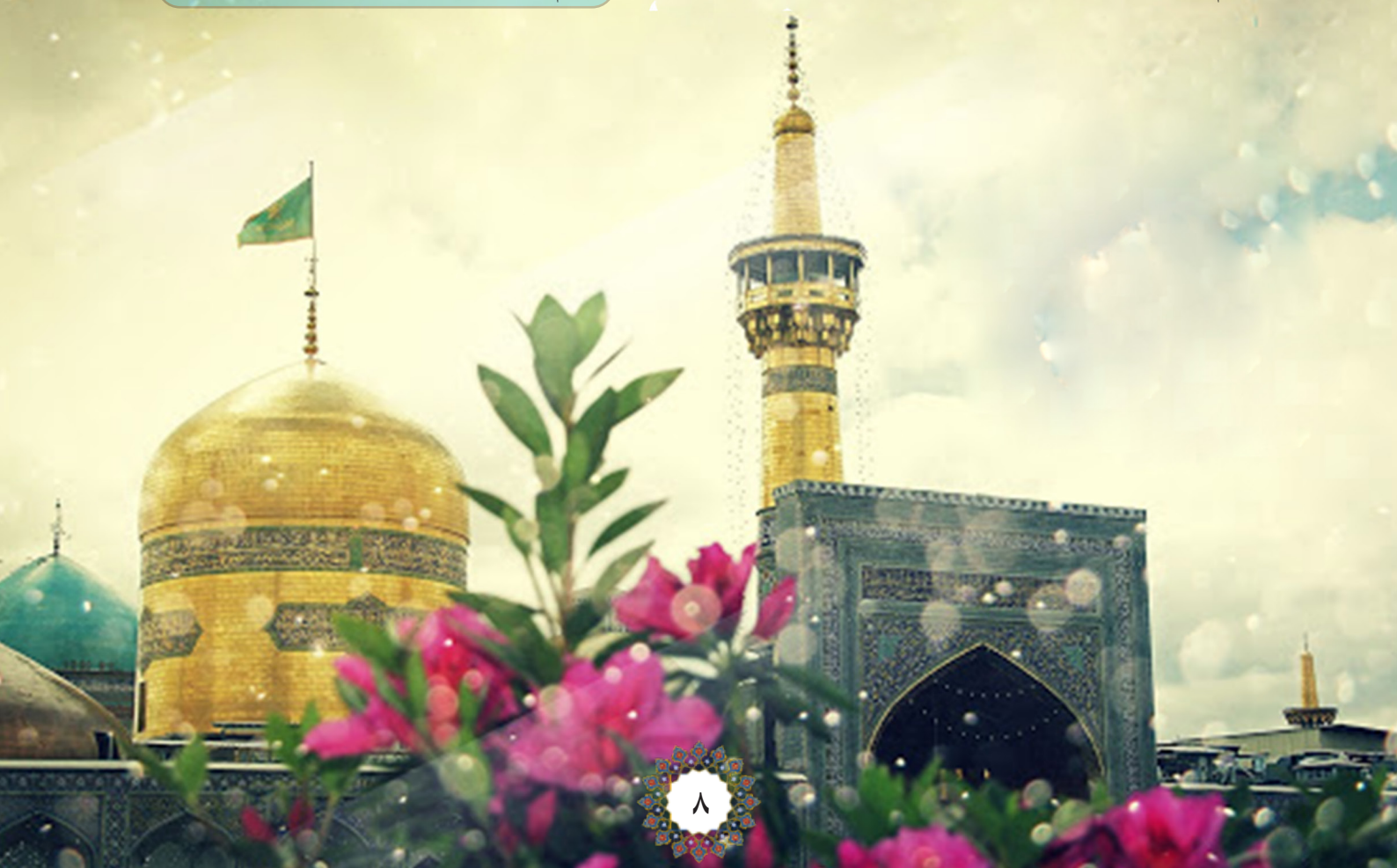
زائری بارانی ام، آقا به دادم می‌ری؟
 کرچه آهو نیتم؛ اما پر از دلگهی ام
 من دخیل التاسم را، به پشت بستم
 بی‌پناهم، ختمام، تنهام، به دادم می‌ری؟
 ضامن چشان آهو، به دادم می‌ری؟
 هشتمین دوازدهی زهره، به دادم می‌ری؟

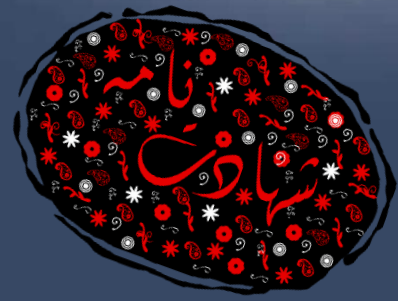
تو! آن جگرسوخته‌ای که آب را به زائرانش هدیه می‌کند؛
 زیرا فرزندان علی (ع)، از عزیزترین‌های خود می‌بخشند
 و من در صحن شما، به دنبال اشاره‌هایی می‌گردم که
 با آن حرف می‌زنید؛ مثل پرواز همان کبوتران که با
 گندم‌های محبت شما، عمری است اسیر رهایی در آسمان
 همجوارتان هستند.

هر روز به شوق تکرار خاطره‌ی شما و آهوان، آهوی
 دلمان از هر جا رمیده می‌شود؛ دوان دوان در سایه‌ی
 شما پناه می‌گیرد؛ تا دست شما، مانند ابری سخاوتمند،
 بر نیازش بیارد؛ پس اشتیاقِ وافر ما را پذیرا باشید یا
 علی بن موسی الرضا.

تکتم شاهرودی (آموزش ابتدایی ورودی ۹۷)

سلام بر تو ای امام مهربان!
 وقتی صدای نقاره و غروب‌های صحت؛ قدم‌هایم را
 می‌خکوب می‌کند که فریاد رضا رضا را در متن موسیقی
 محزون می‌شنوم و بغض شکسته‌ام را تقدیم دیدارت
 می‌کنم.
 رضا جان! دانه‌ی کدام انگور، جرئت یافت که طعم
 خواری مأمون را به کام تو بچشاند تا قبله‌ی هشتم را در
 صبر و لبخند خویش بنا کنی؟
 امروز، نه تنها خیابان‌های خراسان، که تمام عشق، علاقه
 و محبت عاشقانت، به گلدسته و ایوانت ختم می‌شود.
 خاطره‌ی سوزاندن جگرت، تا قیامت، از ذهن خاک
 خراسان بیرون نمی‌رود.
 آهوی دلم، دوان دوان می‌آید.





هان ای دختر خورشید! شما خرابه نشین نیستید.

اینک عرش را به پاس قدوم شما، مفروش کرده‌اند.
منقش‌ترین و گسترده‌ترین فرشتگان را برگزین؛ تا محمل شما در معراج بزرگ و نورانیت باشند.
و شما چون رودی زلال و مواج که عمود ایستاده‌باشد؛ قد می‌کشی و سر به آن سوی ابرها می‌بری و به ناگاه از زمین بریده‌می‌شوی و در
بیکرانگی لاجورد، در ژرف کهکشان‌ی دور، از زمینیان پنهان‌خواهی شد.
سه سالگی این شاهزاده، بر مدار عاشورا می‌چرخد.
اتفاقی که پژواک خنده‌های کودکانه‌اش را، به تاراج برد.
و بی‌پناهی‌اش، در تمام بیابان‌ها بسیار شد.
این سه سالگی اوست که در ویرانه‌ای، کنار کاخ سبز، از فرط ظلم و شکنجه ابوسفیان زمان، به زانو درآمده‌است.
بانو جان! گرچه سه سال بیشتر نداری؛ اما صدسال شکایت از این اندک سال داری؛ شکایت‌هایی که تاب باز گفتنشان را
نداری.

بعضی‌ها روی هم جمع شده‌است و به یک باره می‌خواهد فوران کند، آن هم در میان خرابه‌ای در یک شهر بزرگ،
که مردمانش یک روز تمام را بر آنان سنگ زده‌اند و بر غم کاروان افزوده‌اند و اینک رفته‌اند تا آسوده بخوابند.
آسودگی آنها را صدای گریه‌ی
کودکی سه ساله، برهم می‌زند. سه سال بیشتر ندارد، اما
صدای گریه‌اش، خواب
آسوده یک شهر را برهم می‌زند....
و چقدر زود، صدایش خاموش شد.

همانطور که می‌دانید؛ در شماره‌ی قبل نشریه، با یکی از آثار خانم دبی فورد، به نام «نیمه‌ی تاریک وجود» آشنا شدیم. در این شماره نیز قصد داریم شما را با یکی دیگر از آثار این نویسنده آشنا کنیم.

چرا آثار دبی فورد؟!

همانطور که می‌دانیم؛ این روزها جوانان، جذب بسیاری از جریانات فکری می‌شوند؛ تا مهارت‌های اساسی چون: کنترل ذهن، عزت نفس، پذیرش خویشتن و واقع‌نگری را در شخصیت خود ایجاد کنند.

نتیجه‌ی پذیرش چنین آموزه‌هایی در این مکاتب که با آموزه‌های دینی و اعتقادی ما منطبق است؛ درست اندیشیدن، درست عمل کردن و درنهایت زیباتر زندگی کردن است. یکی از این رهبران که راه و رسم ویژه‌ای را برای درست زندگی کردن به ما می‌آموزد (دبی فورد) می‌باشد.

حرف اصلی کتاب این است:

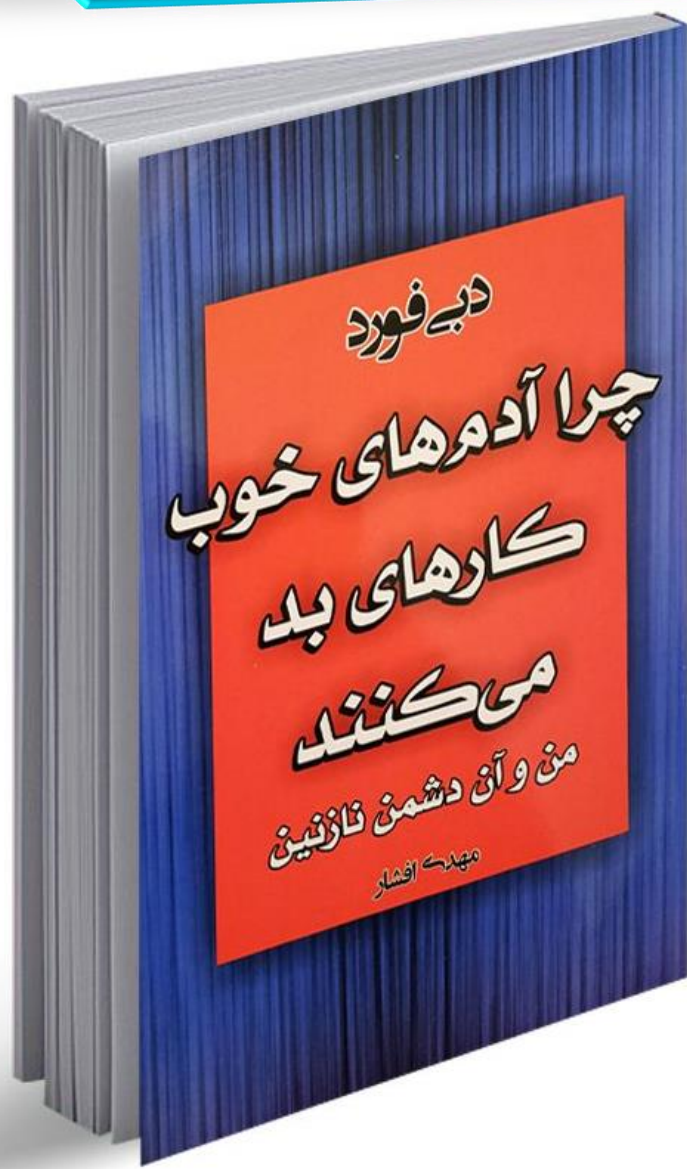
#چرا آدم‌های خوب کارهای بد انجام می‌دهند

اولین چیزی که با شنیدن نام این کتاب، به ذهنتان می‌رسد چیست؟ تصور کنید...

آدم‌های خوبی که در عین خوب بودن، کارهای بد هم انجام می‌دهند. چه بسا نویسنده، می‌خواهد از دوگانه بودن شخصیت انسان‌ها سخن بگوید: ترس و شجاعت، ریا و خلوص، شهوت و نجابت، خشم و آرامش؛ همان چیزهایی که من و شما آن را تقابل و البته، همراهی نفس اماره و نفس مطمئنه می‌دانیم.

حال، حرف نویسنده به طور دقیق چیست؟

دبی فورد از طریق مصاحبه، با افراد زیادی به این نتیجه می‌رسد؛ که علت انبوهی از مشکلات روانی و گيجی انسان در روابط خود، این است که همواره و از کودکی بُعد منفی وجود خویش که میل به ترس و خجالت و خشم و ماده پرستی دارد را انکار کرده‌است و نمی‌پذیرد. گمان می‌کند؛ اگر انسان است و اگر می‌خواهد پذیرفته شود پس نباید خشمگین شود، نباید از چیزی بترسد یا در آرزوی زندگی مادی برتری، باشد. نتیجه‌ی این انکار این است؛ که این احساسات، تنها سرکوب شده‌است و پاسخی به آنها داده نمی‌شود.



برای مثال، فردی که در کودکی بخاطر خشمگین شدن مورد سرزنش واقع شده است، این احساس را شرم آور دانسته و همواره تلاش می کند؛ آرام و سازگار برخورد کند تا مورد پذیرش جمع واقع شود. در واقع او احساس شرم را نشانه‌ی ضعف خود می داند و سعی می کند آن را پنهان کند، حال آنکه خشم در کنار تمامی صفات دیگر بخشی از وجود آدمی است.

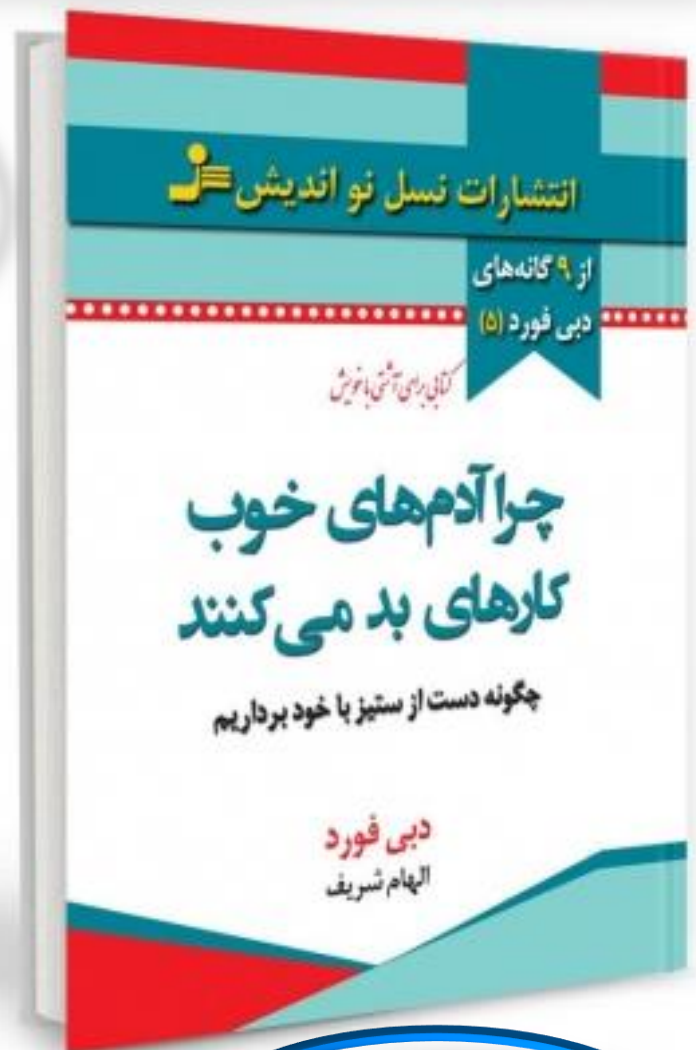
بحران اما در جایی است؛ که آن فرد دیگر قادر به انکار خویش نیست و به قول معروف بالاخره روزی، جایی این پیمانانه سر می رود، به همین دلیل است که گاهی می بینیم یا می شنویم که فردی متشخص با انجام کاری که اصلا از او انتظار نمی رفته است؛ به کل، شخصیت خود را زیر سوال می برد.

جملاتی از متن کتاب:

«۱- اگر کاستی ها و ضعف ها و نیز نقاط قدرت و کمال موجودی که انسان نام دارد را شناسیم؛ هرگز نمی توانیم با خودمان به صلح برسیم یا جنگ درونمان را که ما را به انجام کارهای تکان دهنده‌ی خود ویران گران، وامی دارد؛ به پایان برسانیم.

۲- هنگامی که ساختار انسان را درک کنیم، می فهمیم که ما، هم الهی هستیم و هم بشری. در یکایک ما، بر هم کنش تاریکی، روشنایی، خوب و بد در جریان است.

۳- ترجیح می دهیم؛ کامل باشیم تا خوب...»



زهره جوادی
آموزش ابتدایی، ۹۶



جهان افکار

زهره داداشی
آموزش زبان انگلیسی ۹۸

صدای خارهای سرگردان من را متوجهی خاک می کنند... روی خاک، چمن های سبز و زرد را می بینم که دست انداختند دور گردن هم و مثل یک زنجیره ی موج بازی می کنند و می خندند. آرامش محض پرنده های شناوری را می بینم، که پر می زنند و در هوا اوج می گیرند. لذت پرواز را حس می کنم... آزاد، رها و با شکوه. نگاه به عظمت این جهان و نگاه به خالق بزرگتر از همه ی بزرگی ها، و نگاه به کوچکی روح و نگاه به طبیعت که از من به بهترین نحو پذیرایی کرد؛ تا به من بفهماند معنای اصالت و آزادی را و معنای رنگ گرفتن و جدایی، معنای شکوه و جلال در عین یگانه بودن، تقدیم تمام عشق، به کوچکترین موجود این جهان ... معنای ادامه دادن و از کار نایستادن، معنای همکاری و معنای این که شاید من هم بتوانم، جهان را مجذوب عظمت خود کنم. خالق بی انتهایم! تو را سپاس می گویم که بعد از این همه نشانه، بعد از این همه لذت، برمی گردم به چهار دیواری اتاقم که دیگر چهار دیواری نیست. من برگشتم و یک دنیا در کوله ی خود، برای خودم هدیه آوردم.

ساعت ها بالای کوه، روی سنگ هایی که از قبل برایم آماده شدند و تاریخ عجیبشان را به رخم می کشند و من را از موی سفیدشان شرمند می کنند می نشینم و به آسمان نگاه می کنم که هر لحظه، رنگ عوض می کند و یک طرح جدید نشانم می دهد؛ تا برایش وقت بگذارم.

و حدس بزنم که چه طرحی جلوی رویم گذاشته است و در همان حال باد را ببینم که از دیدنم حسابی خوشحال می شود و می دود و تندتر و تندتر می آید تا مرا در آغوش گیرد. خوشحال می شوم و خودم را در اختیارش می گذارم، می رود و می آید، زیادی هیجان زده است...

تابش خورشید از کنار کوه به من یادآوری می کند که بزرگ خاندان را ندیدم... بلند می شوم؛ نگاهش می کنم، کمی با عصبانیت به من می تابد؛ ولی بعدش با یک گرمای خاصی می نشیند روی پوستم و حالم را حسابی عوض می کند.

روز جهانی نابینایان و شنوایان

تاریخ روز جهانی نابینایان (عصای سفید) روز پنج شنبه ۲۴ ماه مهر سال ۱۳۹۹ است؛ روز جهانی نابینایان و یا عصای سفید روزی است برای گرامیداشت کسانی که از دیدن محروم هستند؛ حال چه مادرزادی و یا با یک حادثه. علت نامگذاری این روز آشنایی با مشکلات و احترام گذاشتن به آنها است و رعایت کردن حقوق روشندان و نه ترحم کردن به آنها.

به مناسبت گرامیداشت روز جهانی نابینایان و شنوایان به معرفی زندگی خانم **هلن کلر**؛ نویسنده ی معروف آمریکایی، که هم نابینا بود و هم ناشنوا و تاثیر معلمش بر زندگی او می پردازیم: هلن کلر، در ۲۷ ژوئن ۱۸۸۰ در «تاسکامیا» در ایالت آلاباما، متولد شد. او هنگامی که ۱۸ ماه بیشتر از زندگی اش نمی گذشت، در اثر ابتلا به بیماری مننژیت، بینایی و شنوایی خود را ازدست داد و ارتباطش با دنیای بیرون قطع شد. هنگامی که کلر شش سال داشت، او را به الکساندر گراهام بل نشان دادند و گراهام بل پس از معاینه، یک معلم ۲۰ ساله به نام آن سالیوان (مسی) را که در مؤسسه ی آموزش نابینایان پرکینز در بوستون فعالیت می کرد، برای آموزش او فرستاد. چنان که کلر بعدها درباره ی خود می نویسد، زندگی

واقعی او در یک روز از ماه مارس سال ۱۸۸۷ وقتی که نزدیک به ۷ سال بود، با ورود معلمش به زندگی او آغاز شد. او از این روز به عنوان مهمترین روزی که در زندگی به خاطر دارد، یاد می کند. سالیوان معلمی سخت کوش و فوق العاده بود که از مارس ۱۸۸۷ تا پایان عمر خود در اکتبر ۱۹۳۶، در کنار کلر ماند، سالیوان با فشار دادن علامات ی با انگشتان خود، به عنوان حروف، بر کف دست هلن با او ارتباط برقرار می کرد و از این راه برای آموزش کلمات به او استفاده می نمود. در عرض چند ماه کلر فراگرفت که چگونه اشیایی را که لمس می کند، به آن حروف ربط دهد و آنها را هجی کند. او همچنین، موفق شد تا با لمس کارت هایی که حروف برجسته بر آنها نوشته شده بود، جمله هایی را بخواند

تاریخ روز جهانی شنوایان روز چهارشنبه ۹ ماه مهر سال ۱۳۹۹ است؛ علت نامگذاری روزی به نام روز جهانی شنوایان بالابردن فرهنگ ارتباط با شنوایان، دانستن زبان اشاره و آگاهی دولت و مردم از مشکلاتی است که این عزیزان با آن دست و پنجه نرم می کنند.

و با کنار هم چیدن حروف در یک لوح، خود، جمله بسازد. بین سال های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰، کلر زمستان ها را در مؤسسه ی پرکینز، برای آموزش خط بریل گذراند، سپس زیر نظر «سارا فولر» در بوستون، برای آموختن صحبت کردن، دوره ای آموزشی و تدریجی را آغاز کرد. او همچنین، لب خوانی از طریق لمس دهان و گلوی شخص صحبت کننده را فراگرفت.



هلن کلر اولین فرد نابینا-شنوایی بود که از دانشگاه فارغ التحصیل شد.

عطیه خراسانی
آموزش کودکان استثنایی ۹۷



سلام دوستان خوبم! اینبار می‌خواهیم که یکی از هنرهای لذت‌بخش و جذاب

به نام: **(هنر نقاشی روی سفال)** را معرفی کنیم:

سفالگری، یکی از کهن‌ترین صنایعی است؛ که محل تولید آن کشور ایران است.

تاریخ سفالگری در ایران، از هزاره‌ی هشتم پیش از میلاد شروع شد. مهم‌ترین

پیشرفت در صنعت سفال‌سازی، خلق نقاشی روی سفال‌ها می‌باشد.

برای نقاشی روی ظروف سفالی، به ترتیب زیر کار را

آغاز می‌کنیم:

ابتدا یک ظرف سفالی
انتخاب می‌کنیم.

بعد سطح ظرف را با
سنباده‌ی نرم به صورت
کامل صاف و یکدست
می‌کنیم.

پس از آن، ظرف سفال را
رنگ آمیزی می‌کنیم. ابتدا ظرف سفالی را با
چسب چوب بسیار رقیق شده، به وسیله‌ی قلم
مو می‌پوشانیم. در رنگ آمیزی، رنگ گواش
سفید را فقط یک لایه‌ی نازک و فقط یک بار
با استفاده از قلم مو روی سفال می‌کشیم.

پس از رنگ آمیزی، زمان انتقال طرح می‌شود.
برای طراحی روی سفال، ابتدا طرح را بسته به رنگ
زمینه با استفاده از کاربن، رنگ‌های مختلف روی
سفال منتقل می‌کنیم و شروع به رنگ آمیزی
می‌کنیم؛ ابتدا رنگ را کاملاً دورگیری می‌کنیم. طرح
روی سفال را با استفاده از رنگ مورد نظر و قلم
موی گرد با اندازه‌ی مناسب ۷،۵،۳،۲ شروع به
رنگ آمیزی می‌کنیم.

پس از خشک شدن رنگ روی سفال، با
اسپری از فاصله ۲۰ سانتی‌متری کل سفال را
می‌پوشانیم و بعد از آن، کار به اتمام رسیده
و اثر زیبایی به جا می‌ماند.

زینب عظیمی
ورودی ۹۷
دانشجوی علوم تربیتی



اولیا یا مربیان؟

۳- اصل استمرار؛

ارتباط‌های موردی، مشکل را حل نمی‌کند،

استمرار است که

ارتباط را استوار

می‌سازد. ۴- اصل

سازگاری و انتقادگری؛

ما نباید انتظار داشته باشیم که دیگران همه‌ی

سخنانمان را تأییدکنند و با ما هماهنگ باشند.

۵- اصل خوب شنیدن و خوب گفتن؛ خوب گفتن؛

یعنی صریح، روشن و مؤدبانه سخن گفتن و خوب

شنیدن؛ یعنی با احترام و دقت شنیدن.

۶- اصل اعتماد متقابل؛ مدرسه و معلمان باید نگه

دارنده‌ی اسرار یکدیگر باشند و از آشکار کردن آن

درمقابل دیگران بپرهیزند.

۷- اصل چهره به چهره؛ یعنی اینکه اولیا و مربیان به

ارتباط تلفنی یا کتبی بسنده نکنند؛ چرا که بسیاری از

مشکلات با ارتباط چهره به چهره حل می‌شود.

از ثمره‌های شرکت والدین در فعالیت‌های مدرسه،

کمک به فرآیند اجتماعی شدن دانش‌آموزان از راه

الگودهی عملی، به آنها است. دانش‌آموزان با مشاهده

ی همکاری والدین خود در فعالیت‌های محیط

تحصیلیشان، از همان سال‌های نخست زندگی خویش

یادمی‌گیرند به حقوق دیگران احترام بگذارند؛ حقوق

جمعی را محترم شمارند و فعالیت‌های گروهی و

مشارکت در آنها را با اهمیت بیندارند. از آنجا که

مدرسه بعد از خانه، مهمترین نهادی است که در

رفتار، کردار و دگرگونی عواطف دانش‌آموزان، نقش

اصلی را برعهده دارد؛ با برنامه‌ریزی درست و

مشارکت معلمان و والدین می‌توان حس همکاری،

همدردی، آداب اجتماعی، سازگاری، نظم‌پذیری،

ایثار، تفکر منطقی، شناخت و احترام به حقوق دیگران

و حل مشکلات را در محیط‌های آموزشی به دانش

آموزان آموخت. بنابراین پیوند اولیا و مربیان، دو بال

نیرومند پرواز در آسمان تربیت است؛ که هیچکدام به

تنهایی نمی‌توانند اوج گرفتن دانش‌آموزان، در افق

های روشن فردا را فراهم آورند. والدین مهربان و

معلمان دلسوز باید با یاری یکدیگر، به امیدهای

فردای این مرز و بوم، فرصت شکوفایی بدهند.

همراهی اولیا و مربیان، رشد و شکوفایی مربیان

خانه و مدرسه، زمانی می‌توانند رسالت آموزشی و

تربیتی خاص خود را به نحو مطلوب انجام دهند؛ که

هر یک، از نقش تربیتی خاص خود شناخت کافی

داشته باشند و آن را با بصیرت انجام دهند. در این راستا

انجمن اولیا و مربیان، که مظهر همکاری خانه و

مدرسه در امر تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان

است؛ در هفته‌ی پیوند اولیا و مربیان که از تاریخ ۲۴

تا ۳۰ مهرماه هر سال برگزار می‌شود، پدران و مادران

به مدارس دعوت شده و درباره‌ی مسائل تربیتی بحث

و تبادل نظر می‌کنند و نمایندگان خود را در انجمن

برای یک سال برمی‌گزینند. مشاوره و برنامه‌ریزی به

منظور تحقق اهداف انجمن، همکاری و همفکری با

مدیر و مربیان مدرسه در مورد برنامه‌های اوقات

فراغت دانش‌آموزان و دعوت از اولیای علاقمند به

منظور بهره‌مندی از خدمات و یاری‌های آنان برای

تهیه، تدارک و تکمیل امکانات آموزشی- پرورشی

مدرسه از جمله‌ی مهمترین وظایف انجمن اولیا و

مربیان می‌باشد. علاوه بر اینها رابطه‌ی خانه و مدرسه،

رابطه‌ی جسم و روح است؛ که هیچکدام بدون دیگری،

نمی‌توانند به اهداف خود برسند. برای ایجاد این رابطه،

باید اصولی را رعایت کرد که به آنها اشاره می‌کنیم

۱- اصل انسجام؛ یعنی اینکه والدین و مربیان تکالیف

خود را مشخص و بدان عمل کنند و به حقوق یکدیگر احترام گذارند.

۲- اصل آگاه بودن؛ یعنی مدرسه از شرایط خانوادگی

دانش‌آموز و خانواده از مقررات مدرسه آگاه باشد.

تلنگر



«السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»

سلام بر حسین و بر علی بن الحسین و بر فرزندان حسین و
بر اصحاب و یاران حسین

باز، اربعین است و بهر زینب، عالمی ماتم گرفته است .
چهل روز است که قلمها داغدار پورختمالمرسلین اند.
آری، چهل روز گذشت...

در غروب غمآلودی که شمشیرهای ظلم و شقاوت، زمین را سیراب نمود ازخون.
گلوی آخرین دلاور میدان و امید چشمان منتظران را نیز درید.
زنان و کودکانشان با جسمی خسته، در عزای همسرانشان بودند و تازیانه‌ها، نمک پاشی
بودند؛ بر زخمهای دلشان.

دلا! دیدی که کنعان دلشان بی ماه شد؟!
عاقبت با اشک، غم کوه امیدشان، گاه شد.
گفته بودند یوسف گمگشته بازآید ولی...

سهم مسلمین از قیام کربلایش تا قیامت، آه شد.
عزاداران حسینی! پیراهن سیاه عزاداری حسین را در گنجه نگذارید؛ که کاروان اسیران
همچنان در راه است.

باز، در کربلا شیونی برپاست...
غصه‌های آل طه در مسیر کوفه و شام اینک، پابرجاست.

در هر روزی از این چهل روز، روزی
طلوع نکرد که غروبش پایان سختی
هایشان باشد.

دگر اشک در چشمانشان جایی
ندارد، ز گستاخی و تحقیر یزید
ملعون .

دل‌ها همچو خون می‌بارد...

اشک‌هایشان مدام بر گونه‌ها سرسره‌بازی می‌کند، دگر
اشک‌هایشان شوری ندارد.

در این حال اما زینب، این ستون پابرجای کاروانیان، این شب‌های تاریک را سرمی‌کند،
هرازگاهی از عطر گل یاس و شقایق یاد می‌کند.

نه‌تنها به تنهایی از دین یآوری کرد، کما اینکه با همتش کاروان را رهبری کرد.

باوجود سنگینی مصیبت‌ها بر شانه‌های خسته‌اش، بغض اندوه را بر خود خوراند

سپری ز بلا برای همگان شد و قدم‌هایش را، بر قله‌ی رفیع عزت و آزادگی نهاد.

چهل روز گذشت و نهال اسلام با قدرت، ریشه در خون پاک شهدا دواند و به سوی فلک
قد کشید.

و رسوایی و بدنامی یزیدیان را در دل خود، حک کرد.

اینک سال‌های زیاد است که از واقعه‌ی کربلا می‌گذرد و هرگز از شور حسینی ذره‌ای کم
نشده‌است

و زین پس، عشق حسین و خاندان مطهرش در دل‌های عاشقان، خیمه خواهد داشت .

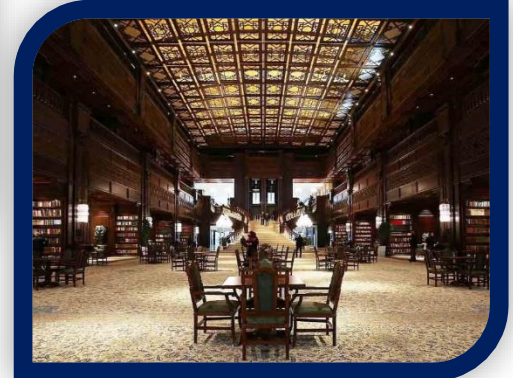
مهدیه خراسانی

آموزش کودکان استثنایی ۹۷

بهار صمدیان
آموزش ابتدایی ورودی ۹۸



ایران گردی



ایران مال



بازار بزرگ ایران، که امروزه آن را با نام ایران مال می‌شناسیم؛ یکی از تفرجگاه‌های نوظهور ایرانیان است، که در تهران ساخته شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌است. این مرکز خرید که در غرب تهران و میان دو کلان شهر تهران و کرج واقع شده‌است؛ حالا یکی از مهم‌ترین انتخاب‌های هر ایرانی، برای گذراندن اوقات فراغت به شمار می‌آید. ایران مال در نزدیکی دریاچه‌ی چیتگر ساخته شده‌است و جزو منطقه‌ی ۲۲ تهران محسوب می‌شود. هدف از ساخت بازار بزرگ ایران، فراهم کردن مکانی ایده‌آل از نظر تفریحی، تجاری، فرهنگی و ورزشی برای ساکنان تهران و البرز است. بد نیست بدانید که بازار بزرگ ایران جزو ۵ مرکز خرید بزرگ دنیا به شمار می‌آید و بزرگترین مرکز خرید خاورمیانه است.

دشت لار

(دشت لار یا لار) در کوهپایه‌ی قله‌ی دماوند واقع شده‌است؛ که در تقسیمات کشوری بخش شمالی و شمال شرقی آن، در لاریجان، شهرستان آمل استان مازندران و بخش جنوبی و جنوب غربی آن، در لواسانات شهرستان شمیران استان تهران می‌باشد. عنوان دشت لار، در سال ۱۳۵۴ به پارک ملی لار تبدیل شد.

لار در ادوار تاریخی، جزئی از ناحیه تاریخی قصران از توابع تبرستان به حساب می‌آمده‌است؛ که در کتب تاریخی به طور مکرر، از آن با نام لار قصران یاد شده‌است.



روز جهانی کودکی



کودکی، غنچه‌ای از رود صداقت، به صفای آب است...

کودکی، صفحه‌ای از عشق و محبت، به شکوه ماه است...

کودکی، سلسله‌ای اشک، به دنبال سرشت است...

کودکی، لاله‌ی سرخ، به باغ امید است...

کودکان، برکت زندگی و سرمایه‌های آینده‌ی جامعه به شمار می‌آیند. آنها برای رشد و بالندگی خود، نیازها و در مفهوم دقیق‌تر حقوقی دارند که باید به درستی به آنها پرداخت. با توجه به نقش بی‌بدیل خانواده در بالندگی شخصیت کودک، بیش از همه، خانواده و سپس جامعه باید این حقوق را به خوبی بشناسند و خود را مکلف به پاسداشت آن بدانند. برای ورود به این جهان باید آگاهی‌های خود را فراموش کنیم و با ناآگاهی‌های کودکانمان همراه شویم.



همبازی شدن والدین با کودکان، یکی از راه‌های شخصیت دادن به کودکان است. این کار اندکی از وقت والدین را می‌گیرد؛ ولی آثار بسیار نیکویی دارد. بازی با کودک می‌تواند به شکل محبت کردن و شعر خواندن برای او باشد. نقل است که: حضرت زهرا (س)، امام حسن (ع) را در کودکی بالا و پایین می‌انداخت و با او بازی می‌کرد و برایشان شعر می‌خواند. همچنین سیره زندگانی پیامبر اسلام، از همبازی شدن ایشان با کودکان خبر می‌دهد.

کودک و برنامه‌های تلویزیونی

کودکان خیلی بیشتر از بزرگترها، تحت تأثیر فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی قرار می‌گیرند. پیامی که از راه برنامه تلویزیونی به کودک ارائه می‌شود، در فکر و روح آنها به خوبی نقش می‌بندد. این نقش، بسته به ویژگی برنامه‌های تلویزیونی، می‌تواند مثبت یا منفی باشد. از یک طرف، خشک‌ترین مفاهیم در قالب برنامه‌های جذاب برای بچه‌ها قابل فهم و پذیرش می‌شود و از سوی دیگر، برنامه‌هایی که مانع آشنایی کودک با دنیای واقعیت‌ها شود و مانند کارتون‌های تخیلی با قهرمان‌های افسانه‌ای و قدرت‌های جادویی، او را در دنیای غیر واقعی غرق کند، برای کودک زیان‌بار است.

آموزش در دوران کودکی

یادگیری در زمان کودکی، به دلیل آمادگی ذهنی بالای کودکان، بسیار سریع‌تر و بهتر از سایر زمان‌ها صورت می‌گیرد. کودک، نسخه‌ای از یک انسان بزرگ‌سال است با محدودیت‌هایی در ادراک و فهم مطالب. در تعالیم اسلامی، سفارش زیادی به آموزش کودکان شده است و ضررهای تأخیر در این مسأله یا بی‌تفاوت بودن به آن، گوشزد شده است. در روایتی از امام علی (ع) می‌خوانیم: «هر کس در کودکی آموزش نبیند، در بزرگی به مقام ارجمندی نمی‌رسد».

